



نگاهی به فیلم درخشان «در جبهه غرب خبری نیست» که بخشی از اتفاقات جنگ جهانی اول را نشان می‌دهد

رقص بامرگ وسط میدان نبرد

احمد محمدتبریزی
روزنامه‌نگار

سینما آنقدری که به جنگ جهانی دوم و وقایعش علاقه نشان داده، کمتر به سراغ سوزها و ماجراهای جنگ جهانی اول رفته است. البته این نپرداختن به جنگ جهانی اول دلایل خودش را دارد؛ یکی از دلایل آن به فاصله زمانی بیشتر جنگ جهانی برمی‌گردد. به‌رحال جنگ جهانی دوم فاصله زمانی کمتری تا به امروز دارد و هنوز افرادی در سراسر جهان هستند که آن روزها را به یاد بیاورند. دلیل دیگر به پیشرفت رسانه‌ها، دوربین فیلمبرداری و عکاسی برمی‌گردد. در فاصله ۲۵ ساله بین جنگ جهانی اول تا دوم پیشرفت‌های زیادی در تمام موارد حاصل شد که یکی از آنها به ضبط و ثبت وقایع برمی‌گشت. دلیل دیگری که این همه سینما و سایر رسانه‌ها به جنگ جهانی دوم علاقه نشان می‌دهند، به بعد تبلیغاتی‌اش مربوط می‌شود. کشورهای اروپایی از قدرت گرفتن آلمان نازی و حمله ارتش آلمان به کشورهايشان ضربات شدیدی دیدند و با پایان جنگ جهانی دوم تمام تلاششان را برای تخریب نازی‌ها و نشان دادن مظلومیت متفقین انجام دادند و فیلم‌های بسیاری در این زمینه ساخته شد. کشورهای غربی اصلاً دوست ندارند دوباره سرورکله سیاستمداری مثل هیتلر پیدا شود و تمام تلاششان را برای تخریب چهره او به کار می‌برند. در نگاهی واقع‌بینانه باید گفت که هیتلر و ارتش نازی جنایت‌های زیادی انجام دادند اما به همان اندازه هم متفقین بمب و موشک بر سر مردم غیرنظامی ریختند و مسبب مرگ انسان‌های بی‌گناه زیادی شدند.



ترجم برای دشمن

یکی از تکان دهنده‌ترین صحنه‌های فیلم به درگیری تن به تن پائول با نیرویی فرانسوی مربوط می‌شود. هر دو پس از خلع سلاح کردن همدیگر، با دست خالی مشغول جنگ می‌شوند و وقتی پائول چندین ضربه چاقو به دشمنش می‌زند، در گوشه‌ای می‌افتد تا شاهد جان دادن او باشد. نگاه‌های پر از درد و خواهش و التماس نیروی فرانسوی، تلنگر محکمی به پائول می‌زند. او ناگهان به خودش می‌آید و می‌بیند آن کسی که جلوی چشمانش در حال جان دادن است، انسانی مثل خود اوست. خیلی سریع به کمکش می‌شتابد و در جیب‌های یونیفورمش عکس زن و دختری را می‌بیند. او پدر خانواده‌ای است و آدم‌هایی در پشت جبهه، چشم انتظار بازگشتش هستند. او هر کاری برای نجات جان دشمن فرانسوی می‌کند ولی دیگر دیر شده و مرد جان‌ش را در جبهه از دست می‌دهد. پس از این اتفاقات پائول دیگر آن شخصیت ابتدای فیلم نیست. زشتی‌های جنگ و کشت و کشتارش، تأثیر عمیقی روی او گذاشته است، اما هر کاری کند، اینجا جبهه است و چاره‌ای جز جنگیدن ندارد. مرگ تراژیک پائول در پایان فیلم، ضربه نهایی را به تماشاگر می‌زند. در حالی که آلمان و فرانسه دوباره اجرای آتش‌بش به توافق رسیده‌اند، ژنرال‌های آلمانی باز هم نیروها را برای حمله و گرفتن آن منطقه تهییج می‌کنند. به واسطه همین تهییج‌ها، سربازان دوباره به سمت جبهه فرانسوی‌ها حمله‌ور می‌شوند و دقیقاً چند ثانیه قبل از شروع آتش‌بس، پائول بر اثر ضربه فرانسوی‌ها کشته می‌شود.

مرگ در آخرین لحظه

با شروع آتش‌بس همه چیز به حالت عادی برمی‌گردد و آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها بدون درگیری در کنار همدیگر حرکت می‌کنند. صحنه مرگ پائول و کشته شدنش با آن چشم‌های متحیر و پر از سؤال، ضربه نهایی را به تماشاگر در پایان فیلم می‌زند. معمولاً در فیلم‌های جنگی ما با یک طرف درگیری آشنا می‌شویم و اطلاع زیادی از طرف مقابل نداریم یا اگر هم چیزی نشان داده می‌شود بسیار سیاه و تاریک است. اما کارگردان «در جبهه غرب خبری نیست» از این کار فاصله گرفته و سعی کرده تصویری درست و واقع‌گرایانه به بیننده‌اش نشان دهد. در این فیلم ما با شخصیت‌های خاکستری زیادی طرف هستیم که به وقت جنگ، سختی و درگیری به انسان دیگری تبدیل می‌شوند و کارهایی انجام می‌دهند که از خود واقعی‌شان فاصله دارد. مارک در رمانش در جمله‌ای طلایی چنین نوشته است: «مرگ برای کسانی که رو در رو با آن می‌ایستند، یک ماجراجویی نیست» و در «جبهه غرب خبری نیست» به بهترین شکل ممکن همین جمله را به تصویر می‌کشد. «در جبهه غرب خبری نیست» را باید یکی از بهترین اقتباس‌های سینمایی در جهان بدانیم. فیلم در مدت زمان دو ساعت و نیم، جوری تماشاگر را به جبهه‌های نبرد در جنگ جهانی اول می‌برد و از طرفی هم به دلایل سیاسی ادامه جنگ می‌پردازد که تماشاگر تا لحظه آخر توان چشم برداشتن از آن را ندارد.

اقتباسی از کتاب

با وجود تمام این موارد، فیلم «در جبهه غرب خبری نیست» با درخشش ستایش‌برانگیز به اتفاقات جنگ جهانی اول پرداخت و مسائل ریز و درشت آن واقع را به مخاطب نشان داد. فیلم با حضورش در هر جشنواره مهمی بیشتر جوایز را به خود اختصاص داد و یکی از بهترین فیلم‌های ساخته شده درباره جنگ جهانی اول را رقم زد. این فیلم با اقتباس از کتابی به همین نام ساخته شد که در زمان چاپ در آلمان غوغای زیادی به پا کرد.

نویسنده کتاب، اریش ماریا رمارک، زمان جنگ، شش هفته در جبهه‌های نبرد حضور پیدا کرد و همین شش هفته کافی بود تا زشتی‌ها و پلشتی‌های جنگ را از نزدیک ببیند. او پس از جنگ هیچ وقت نتوانست به زندگی عادی برگردد و از افسردگی و دلهره رنج می‌برد. «در جبهه غرب خبری نیست» در سال ۱۹۲۹ منتشر شد و با روی کار آمدن هیتلر، این کتاب در آلمان ممنوع شد. امروز «در جبهه غرب خبری نیست» به ۵۵ زبان دنیا ترجمه شده و مشهورترین رمان ضد جنگ در جهان به شمار می‌رود.

قبلاً و در سال ۱۹۳۰ فیلمی با اقتباس از این کتاب ساخته شد که زمان زیادی از آن می‌گذرد. در اواخر دهه ۷۰ میلادی نیز اقتباسی در چهارچوب یک اثر تلویزیونی از این کتاب به روی آنتن رفت و پس از گذشت چندین دهه از ساخت این آثار، بار دیگر فیلمسازی آلمانی برای ساخت فیلمی از این کتاب وسوسه شد.

بهترین فیلم سال

ادوارد برگر کار ساختن فیلمی از کتاب را انجام داد تا یکی از بهترین فیلم‌های جنگی سال‌های اخیر ساخته شود. نکته جالب در مورد تمام اقتباس‌های صورت گرفته از کتاب این است که هر اثر از منظر خودش داستانش را روایت می‌کند و در موارد مختلف تفاوت‌های زیادی با همدیگر دارند. با وجود تمام تلخ و وحشتناکی از وضعیت جبهه‌ها در جنگ جهانی اول نشان می‌دهد. جنگی که نزدیک به ۱۷ میلیون نفر در آن جانشان را از دست دادند.

«در جبهه غرب خبری نیست» در تمام ابعاد سینمایی اثری درخشان و قابل ستایش است. کارگردان با دقت و وسواس زیادی همه چیز را به درستی کنار هم قرار داده تا فیلمی درخور و تماشایی بسازد. دقیقاً به خاطر همین عوامل «در جبهه غرب خبری نیست» در جشنواره‌های مهمی مثل بفتا و اسکار جوایز زیادی را به خود اختصاص داد. فیلم برخلاف کتاب از روایت اول شخص فاصله گرفته تا نگاهی جامع‌تر و کامل‌تر به وقایع داشته باشد. پائول بویمر به عنوان شخصیت اصلی فیلم با تصویری فانتزی خود را به جبهه‌های جنگ می‌رساند و برخلاف تصور خود را در میان دود و آتش و خون می‌بیند. او و دوستانش خیلی زود متوجه می‌شوند جبهه‌های جنگ با چیزی که در پشت جبهه‌ها به آنها گفته می‌شد تفاوت زیادی دارد.

در رؤیای فتح پاریس

پائول با رؤیا و هدف فتح پاریس پا به جبهه گذاشت ولی در جبهه‌ها شرایط به خوبی و آسانی‌ای که به آنها گفته شده بود، نبود. پائول در همان چند ساعت اول متوجه موضوع می‌شود ولی جبهه برای کسی که در آن پای گذاشته، راه برگشتی ندارد. سربازان آلمانی بر سر منطقه‌ای مرزی با فرانسوی‌ها درگیری سختی دارند و هر کشور به دنبال تصاحب این منطقه است. در این جنگ، فرانسوی‌ها دست برتر را دارند و آلمانی‌ها با تکیه بر نیروی انسانی به دنبال شکست دشمن‌شان هستند. همین کار را سخت می‌کند و موجب کشته شدن نیروهای زیادی می‌شود. در حالی که سربازان در سخت‌ترین شرایط در جبهه‌ها در حال جنگیدن هستند، درجه‌داران نظامی و مسئولان سیاسی در راحت‌ترین حالت برای جبهه‌ها نقشه می‌کشند. نشان دادن تضاد موجود میان وضعیت جبهه‌ها و شرایط زندگی سیاستمداران دردناک است. در شرایطی که سربازان چیزی برای خوردن ندارند و در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند، سیاستمداران در خانه‌های راحت و سفره‌های رنگین‌شان برای جبهه‌ها تصمیم می‌گیرند. فیلم صحنه‌های تکان‌دهنده کم ندارد. در همان سکانس ابتدایی فیلم وقتی جوانی آلمانی در درگیری با دشمن کشته می‌شود، می‌بینیم که لباس او را به پشت جبهه می‌آورند، جای گلوله را می‌دوزند بعد آن را می‌شویند و بر تن سرباز نگون‌بخت دیگری می‌کنند. لباس آن سرباز بر تن پائول می‌رود و او بی‌خبر از سرنوشت سختی که انتظارش را می‌کشد، در جبهه‌ها حاضر می‌شود. تمام این لباس‌ها که بر تن سربازان جوان می‌روند، بوی مرگ می‌دهند.



نپرداختن به جنگ جهانی اول دلایل خودش را دارد؛ یکی از دلایل آن به فاصله زمانی بیشتر جنگ جهانی برمی‌گردد. به‌رحال جنگ جهانی دوم فاصله زمانی کمتری تا به امروز دارد و هنوز افرادی در سراسر جهان هستند که آن روزها را به یاد بیاورند. دلیل دیگر به پیشرفت رسانه‌ها، دوربین فیلمبرداری و عکاسی برمی‌گردد. در فاصله ۲۵ ساله بین جنگ جهانی اول تا دوم پیشرفت‌های زیادی در تمام موارد حاصل شد که یکی از آنها به ضبط و ثبت وقایع برمی‌گشت.

